موقعیت و مقامِ هنرمندان

سارا شریعتی

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

شماره مقاله : ۱۰۱۱

تعداد صفحه : ۷

آخرین بررسی : ۸۷/۰۵

تاریخ تحریر : ۱۳۸۵

www.shandel.org

موضوع : نگاهی تحلیلی به جایگاهِ هنر و هنرمند در جامعهٔ ایران

موقعیت و مقامِ هنرمندان

س : موقعیت و مقامِ هنرمندان در جامعهٔ ما چیست؟

ج : هنرمندان را نمی‌توان مانندِ هر کاتِگوریِ شغلیِ دیگری تحلیل کرد. ارزشِ کارِ هنرمند، بر خلافِ دیگر مشاغل، بستگی به ساعاتِ کارش ندارد بلکه به جایگاهِ هنرمند و آثارش، در نزدِ دیگر هنرمندان، مخاطبین، و هم‌چنین واسطه‌های هنری بستگی دارد. اهمیتِ این چهار عامل، یکسان نیست. گاه یک اثرِ هنری و یا یک کتاب، موردِ پسندِ عموم قرار می‌گیرد و مخاطبینِ بسیاری می‌یابد اما به این دلیل که از جانبِ نهادهای هنری و همچنین در میانِ دیگر هنرمندان نمی‌تواند اعتبار و جایگاهی کسب کند، آفرینندهٔ اثر، موقعیت و مقامِ هنرمندی را نمی‌یابد. و گاه بالعکس، هنرمند از آثارش فراتر می‌رود و مجموعهٔ زندگی و کار و روابطاش به او اعتباری هنرمندانه می‌بخشد. به این مجموعه می‌بایست، سرمایه و یا سرمایه‌های هنرمند را نیز که بوردیو اشاره می‌کند، افزود. در اینجا این دیگر اثرِ هنری نیست که تعیین کنندهٔ موقعیت و مقامِ هنرمند است بلکه روابطِ اجتماعی - سیاسیِ هنرمند (سرمایهٔ اجتماعی)، توان‌مندیِ اقتصادی (سرمایهٔ اقتصادی)، و یا اعتبارِ فرهنگیِ او نیز در تعیینِ جایگاه‌اش نقشِ اساسی ایفا می‌کند.

در جامعهٔ بحران‌زدهٔ ما، این سرمایه‌ها در قیاسِ با جوامعِ دیگر، به مراتب قدرتِ بیشتری دارند تا خلاقیت‌های هنرمند. هنرمندان در جامعهٔ ما، مقام و موقعیتی ندارند. بی‌صاحب‌اند. در ناامنیِ مُدامِ شغلی و اجتماعی. هنرمند را نمی‌توان در کاتِگوریِ مشاغل، دسته‌بندی کرد. هنرمندی می‌گفت وقتی از من می‌پرسند شغل‌ات چیست و مثلاً می‌گویم شاعر، نقاش یا موسیقی‌دان، بلافاصله به من تبریک می‌گویند و تصریح می‌کنند که "بله! اما شغلِ‌تان چیست؟"، شاعری یا نویسندگی یا نقاشی که شغل نیست، درآمد نیست. تامینِ اجتماعی ندارد، درآمدِ ماهیانه ندارد و در نتیجه مقام و منزلتی نمی‌یابد. از اینروست که فاجعهٔ یک خانوادهٔ متوسط این است که فرزندش به هنر علاقمند است و می‌خواهد در کنکورِ هنر شرکت کند. خصوصاً وقتی با این واقعیت روبروییم که آموزشِ هنر در ایران، از طریقِ کلاس‌های خصوصی صورت می‌گیرد و مستلزمِ پشتوانهٔ قویِ مالی است. اغلبِ هنرمندانِ ما ناگزیر در عرصهٔ دیگری مشغول به کارند و از سیاست‌های حمایت‌کننده محروم‌اند.

س : با توجه به این عوامل که اشاره کردید، آیا می‌توان برای هنر در ایران دوره‌های خاصی در نظر گرفت؟ منظورم این است که این چهار عامل هر کدام مربوط به دورهٔ زمانیِ خاصی هستند؟

ج : مسلماً در هر دورهٔ اجتماعی یکی از این عوامل، تعیین کننده‌تر می‌شود. در یک دوره افراد از آثارِشان مهم‌تر بودند. چهره‌ها، به دلایلِ بسیار(سابقهٔ سیاسی، موقعیتِ خانوادگی، جایگاهِ علمی...) مطرح می‌شدند و به تبعِ آنها آثارِشان نیز اهمیت می‌یافت. آدم‌ها یا حرف‌ها؟ هنرمند یا اثرِ هنری؟ فردوسی شاهنامه را ساخت یا شاهنامه فردوسی را؟ همان بحثِ کاریزما، نبوغ، جنون، نامتعارف بودنِ هنرمند، هنرمندی که تابعِ هیچ قاعده‌ای نیست و اغلب استثناء است تا قاعده،... همین نگاه است که رویکردِ جامعه شناسانه را با هنر و هنرمند دچارِ مشکل می‌سازد.

هنرمند از اینکه از نبوغ و خلاقیت‌اش افسون‌زدایی شود و به عواملِ بسیاری از جمله مثلاً در تحلیلِ بوردیو، به سرمایه‌هایش، نسبت داده شود، بر می‌آشوبد. از اینکه جامعه شناس موقعیت و مقام‌اش را در نتیجهٔ روابطِ اجتماعی، تبلیغاتی و سیاسی‌اش بداند و یا محصولِ سرمایه‌های اقتصادی‌اش، خصوصاً در جامعهٔ ما که اغلب، قدرت، سیاست، ثروت و روابط در موقعیتِ هنرمند تعیین کننده‌تر از آثارِ او بوده است. بالعکس در جوامعی که افکارِ عمومی رشد کرده‌اند و سطحِ فرهنگِ اجتماعی بالا رفته است، مخاطبین نقشِ تعیین کننده‌تری ایفا می‌کنند. مخاطبینی که یک اثرِ هنری، یک رُمان، یک فیلم... را می‌پسندند، از آن استقبال می‌کنند، آن را به جامعهٔ هنری تحمیل می‌کنند و منتظرِ ارزیابیِ کارشناسان و منتقدینِ حرفه‌ای نمی‌شوند.

و اما در دورهٔ جدید، عصرِ صنعتِ فرهنگی، عصرِ تبلیغات و رسانه‌ها،... این واسطه‌های هنری‌اند (نهادها، رسانه‌ها، جوایز، تبلیغات) که عاملِ تعیین کننده می‌شوند. سینما خود نمونهٔ خوبی در تعیینِ نسبت و اهمیتِ این عوامل است. گاه یک فیلم به دلیلِ کارگردان‌اش، پیشاپیش قبل از آنکه به روی پرده بیاید، اهمیت می‌یابد، گاه اهمیتِ فیلم به دلیلِ استقبالِ بسیارِ مردم است، گاه به دلیلِ جوایزِ بسیار و در بسیاری از مواقع، سیاست‌های تبلیغاتی که در مطرح کردنِ یک فیلم، نقشِ بسیاری دارد. در نتیجه می‌توان گفت که این دوره بندی، بستگی به تعیینِ نسبت و نقشِ قدرتِ سیاسی، جامعهٔ مدنی، جامعهٔ هنری و رسانه‌ها در دوره‌های متفاوتِ تاریخیِ ما دارد.

س : بحثِ سرمایه‌ها که در تحلیلِ بوردیو بدان اشاره کردید، تا چه حد در زمینهٔ هنر می‌تواند تعیین کننده باشد؟

ج : بوردیو از توزیعِ نابرابرِ سرمایهٔ فرهنگی و سرمایهٔ اجتماعی سخن می‌گوید. از نظرِ وی، این فقط سرمایهٔ اقتصادی نیست که منشاءِ نابرابری است، "سرمایهٔ فرهنگی" نیز هست. میزانِ تحصیلِ فرد و خانواده‌اش و امکانِ دسترسیِ او به آنچه که بوردیو "اموالِ سمبولیک"(فرهنگ، زبان، درک زیبا شناسانه) می‌نامد، صرفاً در نتیجهٔ امکاناتِ مالی نیست بلکه در تحلیلِ وی به "عادات‌واره"، به عبارتی به مجموعِ عاداتِ ناخودآگاهِ فرد و یا ساده‌تر بگوییم همان که در فرهنگِ عامهٔ ما "استعداد"های ذاتیِ فرد می‌نامند، بستگی دارد.

از نظرِ بوردیو، برخورداری از این استعدادها و یا محروم بودنِ از آن، ذاتی نیست.زمانی که جامعه امکانِ اجتماعی شدنِ فرد را با عرصهٔ هنر، از طریقِ خانواده، مدرسه، دانشگاه و رسانه‌ها... فراهم نمی‌کند، این عدمِ آشنایی، به عنوانِ نداشتنِ استعدادِ هنری قلمداد می‌شود و همواره مانعی ناپیدا در ورودِ افراد به عرصهٔ فرهنگ و هنر است، و اما در موردِ هنرمند، هنرمند نیز تابعِ همین قانونِ توزیعِ نابرابرِ سرمایه‌ها است. هنرمندانی که از سرمایهٔ اقتصادی، از سرمایه‌های اجتماعی، از مناسباتِ سیاسی و روابطِ قدرت و ثروت محروم‌اند، عملاً کارِشان ناشناخته می‌ماند و در "بازار و کنکورِ هنر" از شرایط و شانسِ برابر محروم‌اند.

س : مگر می‌توان از بازار و کنکورِ هنر صحبت کرد؟ مگر هنر تابعِ قوانینِ بازار است و یا آیا کنکوری در هنر وجود دارد؟

ج : مسلماً بله. قانونِ بازار و مسابقه، قانونِ حاکم بر جامعهٔ مدرن است و هیچ عرصه‌ای را بی‌نصیب نگذاشته است. امروزه علم، فرهنگ، هنر و حتی دین نیز از این قانون مستثنی نیست. ما در جامعه‌شناسیِ دین نیز از پلورالیسمِ دینی، بازارِ دینی، کالاهای دینی، عرضه و تقاضای دینی سخن می‌گوییم. عصرِ حکمتِ گمشده، جستجویِ علم، رفتن به سراغِ عارفی در شرقِ دور... می‌گویند که به پایان رسیده. امروزه همان عارف و حکیم و عالم، اگر از غارِ تنهایی و خلوتِ‌شان بیرون نیایند، اگر در بازارِ فرهنگی مشارکت نکنند، اگر اندیشه‌ها‌شان را به صورتِ کالایی در این مَکاره بازار، عرضه و تبلیغ نکنند، نیستند. استثناهایی البته وجود دارند، نبوغ‌هایی که سر می‌زنند، حساب و کتاب‌ها را به هم می‌ریزند و از جامعهٔ متوسط‌ها فراتر می‌روند اما این قانونِ

رایج نیست.

س : شما معتقدید ما در ایران خبرنگارِ متخصص و مُتبحر در حوزهٔ هنر نداریم. لطفاً بیشتر توضیح دهید.

ج : این البته اعتقادِ من نیست، نتیجهٔ کارِ تحقیقیِ دانشجویانی است که سالِ گذشته در خصوصِ جایگاهِ هنر در مطبوعات، در پُرتیراژترین روزنامه‌های کشور کار کرده بودند. مثال می‌زنم : یکی از مهم‌ترین بخش‌هایی که وجودِ این سرمایه‌ها را در کارِ هنرمند اجتناب ناپذیر می‌کند، عرصهٔ ارائهٔ آثارِ هنری است.

۱. هنرمند از نظرِ شغلی وابسته به سفارش است، و مهم‌ترین سفارش دهنده در جوامعی چون جامعهٔ ما، دولت و نهادهای دولتی هستند که امکانِ سفارش دادن و پرداختِ هزینه را دارند.

۲. هنرمندی که وابسته به سفارشاتِ بازار نیست و مستقلاً کار می‌کند، امکانی برایِ ارائهٔ اثرِ هنریِ خود ندارد.

۳. حتی اگر چنین امکانی برایش فراهم شود، امکانِ اطلاع رسانیِ درستی نیز جهتِ آگاهیِ مردم از نمایشگاه و یا کنسرت‌اش ندارد.

چرا؟ به این دلیل که همچنان که ما برنامه‌های رادیو، کانال‌های تلویزیون، ستون‌های روزنامه و همچنین نشریاتی داریم که کارِشان انعکاسِ مداوم و بی‌وقفه اخبارِ سیاسی و اجتماعی است، روزنامه ، هفته‌نامه و ماهنامه‌های تخصصی که اخبارِ هنری و فرهنگی را در اختیارِ عموم بگذارند، نداریم. مجلاتِ تحلیلیِ هنری البته که هست اما نشریاتِ خبری که برنامه‌های هنری را (فیلم، کنسرت، تئاتر، نمایشگاه ...) را هر روز و هر هفته منعکس کند، نداریم. این اطلاع رسانی عمدتاً یا از طریقِ رسانه‌های دولتی است و یا اگر کارِ مستقلی باشد، گوش به گوش است و به شکلِ شبکه‌ای از طریقِ دوستان و آشنایان انجام می‌شود.

به همین ترتیب، بر طبقِ تحقیقاتِ دانشجویان که چندین ماه مفصلاً به جایگاهِ هنر در مطبوعات پرداختند و با خبرنگارانِ پرتیراژترین روزنامه‌های کشور

مصاحبه کرده بودند، خبرنگاران و منتقدینِ هنریِ حرفه‌ای نیز که به شکلِ تخصصی تنها به این عرصه بپردازند، نادرند. طبقِ تحقیقاتِ این دانشجویان، در این عرصه نیز داشتنِ روابطِ اجتماعی، همانکه بوردیو تحتِ عنوانِ "سرمایهٔ اجتماعی" از آن نام می‌برد نیز، تعیین کننده است. اغلب، کسانی خبرنگارِ این عرصه می‌شوند که می‌توانند مثلاً موفق شوند مصاحبه‌ای با بزرگانِ هنری و فرهنگیِ کشور، انجام دهند و یا امکانِ ایجادِ رابطه با جامعهٔ هنری را دارند. منتقدینِ هنریِ ما، آنها که با این عرصه آشنایند و فُرماسیونِ فرهنگی و هنری دارند، به شهادتِ نقدهایی که در مجلاتِ تخصصی نوشته می‌شود، بسیار محدوداند. سینما شاید تنها عرصه‌ای باشد که در آن بیشترین اطلاع رسانی، تبلیغات و منتقدین را داراست، اما در زمینه‌های دیگر چون نقاشی، موسیقی، تئاتر... این کمبود، بسیار چشمگیر است، و این یکی از حلقه‌های مفقودهٔ تسلسلِ هنری است.

س : یکی از حلقه‌های مفقوده و یا مهم‌ترینِ آن؟ این شرایط را چگونه تحلیل می‌کنید؟

ج : مهم‌ترین مانع از نظرِ من مانعِ آموزشی است. هنر در سیستمِ آموزشیِ جامعهٔ ما غایب است. در مدرسه و دانشگاه، در رسانه‌ها، در صدا و سیما، و این غیبت، اطلاعاتِ عمومی را در زمینهٔ هنر بسیار تَنَزل داده است و کاملاً وابسته به شرایطِ خانوادگیِ فرد کرده است. افرادی که در خانواده‌های فرهنگی و هنری به دنیا می‌آیند، با این فرهنگ آشنا می‌شوند و در غیرِ این صورت امکانِ آشناییِ شان با این عرصه به شدت تقلیل می‌یابد. اغلب حتی با اسامیِ مهم‌ترین چهره‌های جهانیِ رمان، نقاشی، موسیقی، تئاتر... نیز بیگانه‌ایم. چهره‌ها و آثاری که آشنایی با آنها از مقدماتِ فرهنگِ عمومی است. خصوصاً زمانی که در دانشگاه، دروسی چون جامعه شناسیِ ادبیات، یا جامعه شناسیِ هنر تدریس می‌شود و تصور کنید که تدریسِ جامعه شناسیِ ادبیات یا هنر برای دانشجویانی که به گفتهٔ خودشان هیچ زمینهٔ آشنایی با ادبیات و هنر ندارند، تا چه حد می‌تواند موفق باشد.

این بیگانگی تنها با هنر و چهره‌های هنرِ جهانی نیست، بلکه در خصوصِ هنر و هنرمندانِ ایرانی نیز صدق می‌کند. در کلاسِ جامعه شناسیِ هنر، دانشجویی که در موردِ موسیقیِ سنتیِ ایرانی کنفرانس می‌داد، با تعجب با واکنشِ دانشجویانی روبرو شد که از او در موردِ شکلِ سازها سوال می‌کردند و می‌گفتند که تاکنون حتی عکس و تصویر این سازها را نیز ندیده‌اند، و این یکی از خصوصیاتِ جامعهٔ ماست. جامعه‌ای پارادوکسیکال و از هم گسیخته، از

هم گسیختگیِ میانِ نخبگانِ اجتماعی، متنِ جامعه و نهادهای رسمی. و از اینروست که تحلیل‌ها و نتیجه گیری‌ها اغلب ناکارآمداند. از طرفی ما انعکاسِ همهٔ تحولات و تنوعاتِ هنریِ جهانی را مثلاً در نمایشگاه‌های نقاشی می‌بینیم، و تحلیل می‌کنیم که هنر در ایران از مقام و موقعیتِ خوبی برخورداراست و از سویی متنِ جامعه که اغلب از رسانه‌های رسمی تغذیه می‌شود با الفبای مقدماتیِ این حوزه نیز آشنا نیست و بدان بی‌توجه است. از طرفی در نظامِ آموزشی مثلاً جامعه شناسیِ هنر و انسان شناسیِ هنر داریم، و نتیجه می‌گیریم که این حوزه‌ها نیز مورد توجه‌اند و از سویی با مبانی و مقدماتِ ابتداییِ هنر نیز بیگانه‌ایم. از طرفی در متنِ جامعه، کلاس‌های موسیقی و نقاشی روز به روز گسترش می‌یابد و نشان از تقاضای اجتماعی دارد و از سویی در رسانه‌های رسمی، نه صدایی و نه سیمایی مثلاً از موسیقی و نقاشی نیست.

س : شما در کتابخانهٔ تیرماهِ شرق مطلبی دربارهٔ تصویر گریِ کتابِ کودک داشتید، الان بیشتر در کدام حیطهٔ هنر در ایران تحقیق می‌کنید؟

ج : زمینهٔ اصلیِ تحقیقاتِ من، جامعه شناسیِ دین است. در زمینهٔ هنر اما کارِ تحقیقاتی عمدتاً بر عهدهٔ دانشجویان بوده است و در حالِ حاضر، دغدغهٔ اصلی‌ام جمع آوریِ آنها، ایجادِ ارتباطِ میانِ گروه‌های تحقیقاتی، و ارائه و انعکاسِ نتایجِ این تحقیقات در مطبوعات و نشریات است تا لااقل این تلاش‌ها بتوانند در علاقه مند کردن، عمومی کردن و توجه به این حوزه موثر باشند.

مصاحبه از مرسده آزاده، فصل نو. ۱۴ مرداد ۱۳۸۵